

پیشگفتار :

(کوچ پرندگان) سومین مجموعه ی اشعار هما طرزی است که در قالب شعر آزاد برای دوستان و عزیزان مهاجرش در سالهای ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ سروده .

نباید فراموش کرد که هما اولین شاعره افغان است که شعر آزاد را در افغانستان سروده و در ۱۹۶۹ در مجله پشتون ژغ به مدیریت استاد ناصر طهوری شاعر معاصر به چاپ رسانیده .

در سال ۱۹۷۰ اولین جایزه ادبی شعر روز مادر را در دانشگاه کابل دریافت نموده و در دهه ۶۰ و ۷۰ اشعارش در مجلات و روزنامه های افغانستان چون پشتون ژغ ، میرمن ، کاروان ، ژوندون ، ارد و ، و در کشور ایران در یغما ، سخن و اطلاعات هفتگی به چاپ رسیده است .

در سال ۲۰۱۱ اولین مجموعه ی اشعار آزادش به نام (میلاد نسترن ها) در کشور امریکا منتشر شد که شامل نمونه هایی از سروده های سال های ۱۹۶۹ تا ۲۰۱۰ او می باشد .

در سال ۲۰۱۲ دومین مجموعه ی اشعارش به نام (زمزمه های نیایش) در قالب غزلیات عرفانی در امریکا به دست چاپ سپرده شد .

هما اولین شاعره ی است در تاریخ ادبیات فارسی یک مجموعه ی کامل عرفانی را به دوستداران شعر ارائه داده است .

هماطری در مورد کتاب (کوچ پرندگان) چنین می گوید:

(کوچ پرندگان) مجموعه ی اشعار یست اهدا شده به عزیزانی که پاره ی دلم هستند در دیار سرد غربت و دور از وطن .

این کتاب پیام آور عشق ها ، امید ها ، غم ها ، جدایی ها و درد هایست که از دریای صداقت های اصیل قلبم تراوش کرده و بیانگر رابطه های پاک انسانیت که دوری های اجباری هم نتوانسته این پیوند ها ی راستین را دستخوش حوادث و دل های مانرا از هم بیگانه سازد .

این کتاب پیام منست به تو، به او ، و به شما که همیشه در دلم جا دارید و با گرمای وجود شما عزیزان در این دیار سرد غربت قلب تنهائیم را گرم می سازم .

این کتاب احساس راستین یک زن افغان است در سرزمین بیگانه و فریاد قلبیست که در شهر خوبی ها

با شما وصل شده ، با صداقت زیسته و در آزادی
اندیشیده .

آری ما زندگان راستین دهه پر نور ۶۰ و ۷۰ شهر
کابل که در فراز آسمان مان مرغ صلح در پرواز بود
و نوای آزاد زیستن شهر مانرا پر نور و رنگین
ساخته بود . در شهری که آدم ها طعم واقعی آزادی
را چشیدند ، با وقار زیستند ، آزاد سرودند و پاک
اندیشیدند .

بگذار تا تاریخ ما را از یاد نبرد و در دیواره هایش
اندیشه های آزاد مانرا حکاکی و همیشه جاویدان
سازد.

هما طرزی

نیویورک

پیوست ها

نظر بزرگان و عزیزان

بر مجموعه غزلیات (زمزمه های نیایش) از:

پروفسور دکتر عبدالواسع لطیفی

و نامه محبت آمیز از:

مسعود خلیلی

نقد و بررسی (زمزمه های نیایش) ، مجموعه غزلیات هما طرزی

توسط پروفیسور دکتر عبدالواسع لطیفی

ویرجینیا ، دسامبر ۲۰۱۲

روزنامه امید در دو شماره

خرم آنروز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم
دلیم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

معرفی دومین اثر پر رنگ و رایحه و مزین با غزلیات پر گهر بانوی
فرزانه و شاعر زمانه ، هما طرزی را با همین شعر حافظ در بالا آغاز
می کنم و می بینم که پرتو دلفروز سخن کهن حافظ شیراز درین
سروده ی تازه هما طرزی در غزل زیبای (سرزمین خاک) او با تلا لو
و درخشندگی اینزمان منعکس است :

در سرزمین خاک دگر نیستم مجال
دستم مگر رسد به تو و بینمت جمال
روزی که من به سوی تو پر پر زنان روم
فارغ شوم ز شعبده و مکر و این جدال

قایم تویی به ذات خود ای شاه کبر یا
فانی کجا و عرش تو و لحظه ی وصال
لایق شود وصال ترا بنده ی سلیم
من نه امید و نیست مرا فرصت سوال
هر کس فزود دانش عقبی در این جهان
نومید کی شود چو رسد در صف کمال
افزون نمای دانش خود را (هما) کنون
ناجی تراست رهبر و آن ذات بی زوال

غزل های هما طرزی نردبان عشق ملکوتیست که او را با ابدیت
پیوند میدهد و درین راستای پر از راز های درونی ، صدای تپش و
ناله ی دل او را که هستی اش را با لایتناهی روبرو میسازد چنین
میشنویم :

روز و شب در شهر دل حیران منم
از فراق چشم تر ، گریان منم
روز گاران ظلم شد بر بنده ات
تو مکانت عرش ، بین ویلان منم
خلقتم در اصل از آن تو بود
خالقم تو ، پس چرا نالان منم
شهر دنیا محبس ارواح پاک
تا شوم آزاد ازین هجران منم

گنج هستی در پناه سایه ات
با امیدی کنج این زندان منم
درد دوری پیر کردم ای عزیز
عاشقم با درد بی درمان منم
چون نپرسی از (هما) حال درون
صبح و شب با ناله و افغان منم

بهر حال قبل از نمونه نگاری غزلیات دیگر مجموعه ی ارزشمند و دل انگیز هما طرزی ، چند سخنی در راستای غزل و غزلسرایی که کوشش تازه ی این شاعر وطن در مسیر مشعل افروز ادبیات فارسی دری بوده و خود نیازمند وصل خالق رضوان است ، با استفاده از منابع معتبر پژوهشگرانی چون (دکتر رستگار) و (دکتر ورد) و آثار ادبی کهن و معاصر مختصراً برشته ی تحریر می آورم . همانطور یکه دکتر رستگار راجع به غزل و مفاهیم و سیر تاریخی آن مینگارد ، (غزل یکی از مهمترین نوع شعرغنایی است ، و در لغت سخن موزون گفتن است در راستای حدیث عشق و حکایات معنوی و عرفانی و وصف زیبایی های معشوق...) گاهی غزل تنها حدیث مغازله و عشق را در خود جای نداده ، بلکه شامل مضامین اخلاقی و پدیده های حکمت و عرفان و امثال آن بوده ، و گاهی آمیخته با مدح نیز سروده شده است ، همچنانکه هما طرزی در (غزل پرواز عشق) خود میسراید :

این راه وصل جانا ، یک قصه ی دراز است
هر گوشه و کنارش ، پر شیب و پر فراز است

مقصود تویی تنها ، معبود تویی تنها
وین عاشق افسرده در قبله و نماز است
یارب چه راه نور است ، چشمان من به دوراست
پا خسته ام ز رفتن ، وین یار ما به ناز است
اهریمن درونی ، آتش به جان فزاید
در شعله های آتش ، لطف تو چون ایاز است
این کلبه ام حزین است ، بی روی تو چنین است
وین کعبه ی زمینی ، بی عشق تو مجاز است
جانم فدای عشقت ، عمرم بیای مهتر
این مرغک نگون بخت ، از لطف تو چو باز است
بشکسته پر (هما) یت ، پرواز عشق خواهد
بال شکسته دارم ، دستم به تو دراز است

استاد همایی در مورد تحول صناعی و معنوی غزل چنین مینویسد :
(اصطلاح غزل در قدیم مخصوص اشعار غنایی و سروده های پر
آهنگ عاشقانه بوده است ، که با الحان موسیقی تطبیق میشد و
آنها اکثرا با ساز و آواز میخواندند. بعضا تغزلات پی آهنگ قصاید را
به اسم غزل نامیده اند که تدریجا بصورت غزل مفرد ، نظیر غزلیات
عراقی ، سعدی و حافظ پدیدار گردید) و این شیوه را در چندین
مصراع غزل (زاهد و عارف) هما طرزی نمودار می بینیم :

چون عشق میان افتاد ، بس سود و زیان افتاد
وین زاهد افسونگر ، در شک و گمان افتاد

عارف که تمنا داشت ، بس مهر به درگه داشت
او در طلبش حتی ، در دیرمغان افتاد
زاهد که به دستانش ، صد حيله ی پنهان داشت
از غفلت این مردم ، چون شعله به جان افتاد
عارف به ره پاکی ، جان داده ی درگه شد
از صحبت آن محبوب ، آبش به دهان افتاد
زاهد به تماشا رفت ، ای وای چه بیجا رفت
در محضر باد غم ، چون برگ خزان افتاد
عارف به دعا برخاست ، در مدح و ثنا برخاست
با صدق دعا بنمود ، چون گوهر جان افتاد

دکتر رستگار در شرح موضوعات متنوع غزل اینطور اشاره میکند:
(مجموعه ی افکار غنایی ، عاشقانه (مجازی حقیقی) معانی عرفانی
فلسفی ، اجتماعی و اخلاقی عسرت و اینار و فداکاری ،
خداجویی ، حق طلبی در غزل پدیدار گردیده است . محرک
شاعر در غزل ، احساسات و عواطف اوست. غزلیات حافظ و
سعدی و وحشی سرشار از عواطف است ...) در اکثر پدیده های
شعری وقتی نام غزل در میان میآید ، عمدتاً منظور از تغزل است.
یکی از چهره های درخشان درین پدیده رودکی است ، زیرا موضوع
تغزلات رودکی عشق بی پیرایه است ، سادگی ، شادی و صمیمیت
و یک رنگی در کلام او موج میزند و کلمات و جملات او در بیان
زیبائی و عشق ورزی و وصف معشوق بسیار ساده و موزون است
و میگوید :

تا آنکه دلم از غم هجرت خون است
شادی به غم تو ام ز غم افزون است
اندیشه کنم هر شب و گویم یارب
هجران چنین است و وصالش چون است ؟

حال برگردیم به غزل زیبای هما طرزی که در همین پرده های پر
نیایش و تمنا (به دنبالت) چنین میسراید :

یک جمع دنبال تو شد خانه به خانه
جمع دگری در هوس مکر و فسانه
عابد در قلبش به ره عشق تو بگشود
زاهد پی دنیا است به صد عذر و بهانه
مومن به خیالش حرم کعبه ی جان شد
مفسد به تلاش طرب و لاشه و دانه
جاهل که نبیند به جهان نور تو داریم
عاقل به دل از عشق تو پرداخت خزانه
منکرکه به افکار خودش عشق بورزد
باشد سخنش همچو ذغن مرگ ترانه
عارف بکشد عربده ی عشق تو دائم
مدهوش بود مست تو ، در کنج و کرانه
دلشاد (هما) از تو بود تا که جهان است
چون نور خدا هست درین خانه و لانه

قطران شاعر آذربایجانی با زبان شیرین به بیان مضامین بدیع عاشقانه پرداخته و در اشعار اوست که برای نخستین بار تجرد معنوی ادبیات غزل آغاز میابد و شعر بدرستی بسوی مضامین خیالی رو مینهد :

هرگه که من بزلف وی اندر نظر کنم
شادی و خرمی ز دل خویش بر کنم
گردد روان سرشکم و گردد تپان دلم
گردد نزند جانم و گردد خزان تنم
هرگه که دست بر شکن زلف او برم
برخویشتن ز حسرت و تیمار بشکنم
بی تو به زلف تو نتوانم نهاد دل
بیتو چو موی کردم گر سنگ و آهنم
و هما طرزی با همین شیوه ی شیرین در غزل (نغمه عشق)
میسراید :

ای تو در شهر دگر مونس یاران ، بنگر
عاشقت زجر کشد خسته به زندان ، بنگر
شیوه ی مهر و وفا نیست چنین دلبر من
خنده زن تا که بینم لب و دندان ، بنگر
روز و شب فرقت تو خیمه زند بر دل زار
چه کشد این دل بیچاره ز چشمان ، بنگر
سوز شب آه سحر ناله ی زار دل من
به کی گویم که چه کرد آن شه شاهان ، بنگر

سخنم کی شنوی ای تو سرا پای جلال
نغمه ی عشق شنو از دل پنهان ، بنگر
یاورا اشک (هما) شاهد هجر تو کنون
لطفی از دور نما بر دل خواهان ، بنگر

پنجه ی شور جنون پاره گریبانم کرد
باز سودای کسی بی سر و سامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
آنقدر ریخت که تن غرقه ی توفانم کرد
سخن روی تو با او بمیان آوردم
رفت چندان ز خود آینه که حیرانم کرد

بخش دوم معرفی مختصر غزلیات پر بار و روحپرور هما طرزی ، این
شاعره ی فرزانه ی افغان را که در غزلسرایی پیشقدم زنان شاعر در
راستای معنوی و عرفانی می باشد ، باهمین چند مصراع از ملک
الشعرا عبدالله قاری رحمه الله علیه آغاز کردم تا طلیعه درخشانی
باشد به مفاهیم این غزل “هما” که در سروده (فکر تو) اش چنین
میخوانیم :

فکر تو در تار و پودم ، رشته ی از جان شده
عطر و بویت در نهادم ، این چنین پنهان شده

مردمان در شور مستی ، از قضا با سیم و زر
جلوه ات در چشم یاران ، ماه نور افشان شده
مردمان چشم بنگر ، هر طرف نالان چنین
هر کجا دنبال دنیا ، خلق بین حیران شده
تا به کی پنهان نمایی ، جلوه ات از خلق و ناس
گمراهان در اوج مستی ، دور از یزدان شده
در بدر دنبال دنیا ، مال دنیا در فرار
من قرار از یار دارم ، او مرا ایمان شده
شکر ایزد قلب مومن ، هر کجا عاری ز کین
تا که شاه ما به دوران سرور شاهان شده
این (هما) در پای معبود همچنان افتاده است
زانکه قلبش پر ز نور از جلوه ی جانان شده

هما طرزی در گرایش شعری اش به غزل خود چنین میگوید:
(غزل را در راز و نیاز با معبودم زیباتر و رساتر یافتم ، چون آهنگی
که در غزل است ، باعث هیجاناتی در روح میگردد که در توصیف
نگنجد)

و استاد قیوم قویم راجع به غزلیات ملک الشعرا (قاری) چنین
ابراز میدارد : (با اینکه بخش عمده ی غزلهای قاری به شیوه کلیم
بیدل ، صائب و طالب آملی سروده شده است ، بخاطر سادگی و
روانی ، میتوان آنها را حد فاصل میان سبک هندی و دوران معاصر
قرار داد. غزل های قاری از جهت داشتن آرایشهای شعری و کاربرد
زبان در محور های جانشینی و رنگینی بیان ، در اوج خود است)

بهر حال دکتر رستگار در ضمن پژوهش گسترده در قلمرو شعر چنین یافته است که گروهی از شاعران در کنار دیگر اشعار و غزل های خویش به غزل سنتی نیز تقننی داشته اند و چهره های تازه در غزل نمودار ساخته اند که هم از لحاظ مفاهیم غنایی تازه است و هم از حیث شیوه ی تعبیر و بیان ، در غزلیات با گونه هایی از عشق و احوال عاشقانه روبرو می شویم که نه تنها مفاهیم غزل را بهم می پیوندت و گونه ی یک دستی به غزل میبخشد و تخیل درین غزل ها قوی است ، بلکه زبان وآهنگ نیز در آنها جلوه های تازه و خیال انگیز دارد. این دسته شاعرانی هستند چون توللی ، سیمین بهبهانی ، نادر نادرپور ...

راستی در راستای این پژوهش دکتر رستگار ، جا دارد که شاعره و غزلسرای فرزانه وطن عزیز خود هما طرزی را با رویت این سروده اش زیر عنوان (پیچ و تاب) نام ببریم :

فریاد دل بلند است ، ای یار دل نوازم
چون شعله بر فروزم ، در سوزم و گدازم
درغم چه سوز و ساز است ، این راه پرفراز است
من خادم گنه کار ، در شمیم و فرازم
در دل فسانه هایست ، در غم بهانه هایست
دورم ز مهر و صلت ، با ناز تو بسازم
دشمن به کام خویش است ، ما را دل پریش است
در غربت دیارت ، در آرزوی نازم

چون مهر تو گران است ، وصلت امید جانست
در پیچ و تاب زلفم ، چون وزنه در ترازم
مهرت به دل فزون باد ، گویم چه سان و چون باد
من غرقه در جمالت ، چون قبله در نمازم
عشق تو بس عجیب است ، یکتا و بی رقیب است
من آن (هما)ی نازم ، ای عشق دلنوازم

و در همین راستا غزل سیمین بهبهانی را می خوانیم :

ستاره یی تو به چشمم شرار می باشد
فروغ ماه به رویم غبار می باشد
خدای را چه نسیم است اینکه بر تن من
نوازش نفسش انتظار می باشد
خروش رود چنان میل بوسه میریزد
سکوت کوه گران شوق یار می باشد
چه سود از این همه خوبی که بی تو خاطر من
غبار غم به سر روزگار می باشد

و غزل زیبائی هم از پژمان :

ما هم شکسته خاطر و دیوانه بوده ایم
ما هم اسیر طره ی جانانه بوده ایم

ما هم چون نسیم سحر در حریم باغ
روزی ندیم بلبل و پروانه بوده ایم
ما هم به روزگار جوانی ز شور عشق
عبرت سرای مردم فرزانه بوده ایم
بر کام خشک ما به حقارت نظر مکن
ما هم رفیق ساغر و پیمانه بوده ایم

و اینهم چند مصرع از غزل رابعه بلخی :

عشق او باز اندر آوردم به بند
کوشش بسیار ناید سودمند
عشق دریای کرانه ناپذیر
کی توان کردن شنای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان بری
بس که بیسندید باید ناپسند
توسنی کردن ندانستم همی
کز کشیدن تنگتر گردد کمند

معرفی مجموعه ی غزلیات (زمزمه های نیایش) هما طرزی را که با
تقریظ های ارزشمند ادبا و دانشمندانی چون دکتر روان فرهادی ،
میر عبدالسلام شایق فراز ، یوسف کهزاد ، عبدالعلی احراری و
ناصر طهوری ، در ۲۳۴ صفحه در دستگاه (موریس پوبلیشینگ)

بچاپ رسیده است ، با آرزوی صحت و سعادت و بختیاری و
انتظار سروده های دلنشین بیشتر شاعره ی عزیز ، با این غزلش
که (غافل) عنوان دارد خاتمه میدهم :

تا روح اسیر تن شد ، بی خانه و وطن شد
بلبل به دام افتاد ، بی سوسن و سمن شد
جایش به آسمان بود ، در عرش لامکان بود
اکنون فتاده بر خاک ، داخل به این لجن شد
از یاد حق شده دور ، سرکش شدست و مغرور
یادش برفت تا کیست ، مقرون این بدن شد
با نفس همنشین گشت ، مغلوب و پر ز کین گشت
غافل از این زمین گشت ، بی گلبن و چمن شد
از عرش ناله بر خاست ، کای گمراه سیه کار
یادت رود که تا کی ، این قصه بس کهن شد
تو روح صاف و پاکی ، نزدیک یار خاکی
هشدار ذات پاکت ، با خاک هم دهن شد
بیدار شد (هما) یت ، چون دید جای پایت
پرواز کرد آغاز ، در عرش و در دمن شد
